

متن پرسش

سلام: امروز که روزه ای گرفتم و هی به وقت تشنگی به یاد پیمانم با خدا می افتادم و ادامه می دادم به روزه ای که گرفته ام. یه حالی پیش اومد که مثل این که عابد شدم و یاد خداوند بود در کارم. فقط برای خدا بود. استاد میگم که من یه مدتی مبحث آشتی با خدای شما رو دنبال می کردم اما حالا که متاسفانه سیگار اومده و نمیگذاره که اونس خودم رو بگیر با مناسبات، نهایتاً می ترسم که در عاشورای حسینی و اربعین کربلایی دور بمونم از راهیان حقیقت. چرا باید نتونم بگم سیگار کشیدن رو بفهممش و بدونم که برای چی آخه؟ دنیای عجیبی شده. انسانیت گره خورده با اطرافیان و انسان ها، یک انسان میخواد آدم باشه اما باید به بقیه انسان ها هم فکر کنه. مناسبت ها از روز حضرت آدم، هابیل و قابیل شروع شد و آدم نتوانست بر نفس خود قلبه کند و واجد انجام دادن یک کاری بود بر خلاف پیمانی که با خدا بسته. یعنی طوری شده که ایستادن بر عهد این قدر سخت شده. حالا هم نمی دونم که چرا منی که ورزشم ترک نمی شد و داشتم با امیدی به آینده فکر می کردم با شکستی و آه و ناله ای خنک شدم. خدایا به کجای این شب تیره پناه آرم؟ سیگار ... هههه ... کی میشه که قهقهه بزنم از کار های خودم؟

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: «تو مگو ما را به آن شه راه نیست / با کریمان کارها دشوار نیست». به هر حال تا می توانید بدون آن که خود را سرزنش کنید و یا مأیوس شوید، عزیزانی همچون شهید حاج قاسم سلیمانی را مدّ نظر آورید و معنایی که او برای خود و برای زندگی، کرد. در این فضا به راحتی می توانیم به وارستگی ها اندیشه کنیم. موفق باشید